

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



بِهانه بودن ۱۲۱

باش تا بهانه‌ای برای بودنم باشد

مهر هر کسی
به دل بیفتد
دل مالِ اوست

بهانه بودن ۱۲۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه آرا: سعید صفارنژاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

ارتباط با ناشر: ۰۲۵-۳۳۲۲۱۶۶۲

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

مرکز پخش: ۰۲۵-۳۷۷۴۶۹۹۲

با ورود به سایت زیرو خرید اینترنتی

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی

کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۳۰۲۲

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:

www.abbasivaladi.ir

کلید حقوق محفوظ است.

سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور:

مهر هر کسی به دل بیفتد، دل مال اوست /

نویسنده محسن عباسی ولدی.

مشخصات نشر:

قم: آیین فطرت، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۸۸ ص.

شابک: دوره: ۱-۱۶-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸-۵

ج: ۲، ۵-۳۴-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

فروست: بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد؛ ۲.

موضوع:

محمد بن حسن عنه السلام، امام دوازدهم،

۲۵۵ق. - - شعر

Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Poetry: موضوع

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

Persian poetry -- 20th century: موضوع

موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴

Religious poetry, Persian -- 20th century: موضوع

شناسه افزوده:

بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد؛ ۱.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ج. ۲، ۹ ب ۳۶۵ / PIRA۱۴۸

رده بندی دیویی: ۶۲/۸۴

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۶۸۹۵۰

وصلت‌ها آنگ
به قصد شاد کردن تو انجام می‌گرفت
به گمانم دیگر
شعری در غم دوری ات سروده نهم شد.

تقدیر به تو
ای وصلت آرزوی اهل زمین و آسمان!



فهرست

- ۹ | مقدمه
- ۱۱ | تو را ز آلفت گرفتند دل‌ها با همی
- ۲۱ | کوچک‌ها نباید ازدواج کنند
- ۳۱ | افسوس و اسف تو را خریدیم به قیمت لبخند مردم
- ۴۱ | اگر تسلیم محض تو نشویم هر روزمان می‌شود خسران
- ۵۵ | مهر هر کسی به دل بیفتد، دل مال اوست.
- ۶۷ | تو اهل آلوده کردن چشم‌هایت نیستی
- ۷۹ | من التماس دعوتم را روی دلم حک کرده‌ام

مقدمه

ازدواج، تنها پیدا کردن فردی از جنس مکمل، برای زندگی زیر یک سقف نیست. ازدواج، پیدا کردن یک همراه، برای پیمودن راه زمین تا آسمان است. وقتی مسیرانتخاب، آسمانی نباشد و شیوه ازدواج، بوی زمین را بدهد، دیگر نمی‌شود انتظار داشت ازدواج، راه آسمان را به رویمان بگشاید.

مجموعه «نیمه دیگرم» که در دو کتاب منتشر شده، بنا دارد شما را با مهارت‌های انتخاب همسر و موانع ازدواج جوانان آشنا کند. دغدغه این مجموعه، استحکام بخشیدن به بنای انتخاب همسر و آسان کردن مسیر ازدواج است.

تا کنون «نیمه دیگرم» به تنهایی چاپ و منتشر می‌شد؛ اما از این پس هر کدام از مجلدات این مجموعه، ضمیمه‌ای دارد که حاوی نثرهای ادبی است. «بهانه بودن» نام مجموعه‌ای است که دو کتاب از آن، ضمیمه ادبی مجموعه «نیمه دیگرم» است و هم اکنون یکی از این دو کتاب در دستان شماست.

«بهانه بودن» نثرهایی ادبی است که دوست دارند، میان ما و امامان، اتصالی فراتراز آنچه تا کنون بوده برقرار کنند. پیام صریح «بهانه بودن» این است: نمی شود امام را صدا زد و او را از خدا خواست؛ اما طوری ازدواج کرد که نه خدا راضی باشد و نه امامش. فریاد کشیدن و امام را طلبیدن آسان ترین کار است. مأموم باید گوش به فرمان امامش باشد؛ حتی در انتخاب همسر و مسیر ازدواج.

به نظر می رسد مطالعه هریک از این کتاب ها را اگر پس از مطالعه همان جلد «نیمه دیگر» انجام دهید، مفیدتر باشد. البته این کتاب ها طوری نگاشته شده که برای افرادی که انگیزه کافی برای مطالعه کتاب های تربیتی ندارند، قابل استفاده باشد. اگر می خواهید کسانی را که انگیزه کافی برای مطالعه مجموعه «نیمه دیگر» ندارند، تشویق کنید، دعوت به مطالعه این کتاب ها می تواند اثرگذار باشد.

«بهانه بودن» یک مجموعه چند ده جلدی است که دو کتاب آن به مجموعه «نیمه دیگر» اختصاص یافته است. باقی کتاب های این مجموعه هم به یاری خدا به تدریج منتشر خواهد شد که مطالعه آنها را هم به شما توصیه می کنیم. امید است با اتصال به ریسمان ناگسستنی ولایت، راه زندگی را چنان طی کنیم که زمین زندگی مان، آسمان شود.

قم، شهر بانوی کرامت
بهار ۱۳۹۶
محسن عباسی ولدی

تورازِ اُلفت
گرفتند دله
بناهم





خانه جزیک مشت خشت و گِل
مگر چیز دیگری هم هست؟
وقتی زلزله، آبادها را آوار می‌کند
فریادها به آسمان می‌رود
حتی اگر تنی زیر آوار نمانده باشد.

اهالی شهر زلزله زده
حتی از نشستن زیر سقف های سالم هم
هراسان اند.
مگر این طور نیست؟
و کوچک ترین لرزه
چارچوب تنشان را می لرزاند
مگر غیر از این است؟

و خانواده
مگر کنار هم قرار گرفتن دو یا چند دل نیست؟
وقتی زلزله طلاق می آید
و این دل ها را از هم جدا می کند
معلوم است که در دل جوان
چه رعب و وحشتی می اندازد.

امروز این ترس ها
نمی گذارند که جوان
دل به دریای ازدواج بزند
و عَزَب ماندن در زمانه ما
شده است راه حلّ رهایی از این اضطراب.

آقا!

به داد خانواده برس!
تیغ طلاق دارد یکی یکی می‌برد رشته دل‌ها را.
اصلاً نام ازدواج که می‌آید
ناچار، صدای پای طلاق هم به گوش می‌رسد.

چه می‌خواهد برسرمان بیاید؟
کجا داریم می‌رویم؟
از سویی
سرِ «خانواده»
این محبوب خدا
بریده می‌شود
و از سویی
میل تشکیل خانواده می‌کاهد.
و در این میانه
این شیطان است که می‌تازد.

سربازان شیطان دست به کارند.
در دل زن و شوهرها
فتنه به پا می‌کنند
و در دل عزب‌ها
تخم ترس می‌کارند
و قبح جدایی را در خانواده‌ها می‌ریزند
تا چهره ازدواج را در چشم جوان
زشت کنند.

طلاق‌ها را زیاد می‌کنند
تا ازدواج‌ها کم شود.
نقش مهرمادرانه و محبت‌پدرانه را
از دل زن و مرد، پاک می‌کنند
تا حتی عشق به فرزند هم
مانع جدایی نشود.

انسان را از طبیعت خویش دور می‌کنند
تا عشق به فرزند
او را به سوی ازدواج نکشاند.

و کسی هم در این میانه نیست
تا فریاد بکشد
که ستون‌های خانواده
اگر روی پایه عشق تو بنا نشود
در مسیر نسیم هم اگر باشد، می‌لرزد.

رهایی از اضطراب جدایی
به پاک کردن صورت مساله ازدواج نیست
باید به سوی تو بیاییم
تا زندگی‌ها قوام یابد.

آدم اگر از تو جدا شود
در کنار زن و فرزند هم که باشد
از خودش جدا شده
چه رسد به اهل و عیالش!
آدم‌هایی که با تو نیستند
با خودشان هم قهرند.
ما دیگر فریب خنده‌های نمایشی را نمی‌خوریم.

کاش کسی بود تا به این جماعت بگوید:
مشکل امروز دنیا
جدا شدن زن و شوهرها نیست
مردم از تو جدا شده‌اند که با هم دعوا دارند.

تورازِ الفت گرفتینِ دل‌ها با همی
مردم با تو که باشند
برای هم می‌میرند.
نرم کردن و صاف کردن دل‌ها
خاصیت عشق توست.
مردم اگر عاشق تو شوند
دلشان گلبرگ می‌شود
حتّی لطیف‌تر
دلشان شیشه می‌شود
حتّی صاف‌تر.



خاک را باید با شراب عشق تو
گِل کرد و خانه ساخت.
این خانه تکان نمی خورد
حتّی اگر زلزله‌ای بیاید که کوه را دو نیم می‌کند.
اَمّا خاک

اگر با مردابِ عشق دنیا گِل شود
و بنای خانه را با این گِل بزنند
برای زیستن زیر این سقف
عقل را باید شست و کنار گذاشت.

آقا!

محبوب تو
همان محبوب خداست.
خدا خانواده را دوست دارد
پس تو هم خانواده را دوست داری.
خانواده وقتی متلاشی می‌شود
دریای تو طوفان می‌شود.
با هر طلاق
می‌شود صدای شکستن دلت را شنید.

محبوب خدا!
به داد خانواده برس
که رسیدن به داد خانواده
رسیدن به داد دل خودِ توست.
(۱۳۹۵/۱۱/۷)

کوچک‌ها
نباید
از دواج کنند





خدای توبه ما گفت:
دنیا بازیچه و سرگرمی است.
ما گرفتاریم
گرفتار دنیا
گرفتار بازیچه‌ها و سرگرمی‌ها.

اهل بازيجه شديم
در سرگرمي غرق شديم
و روحمان فرصت بزرگ شدن پيدا نکرد.
ما کوچک مانده ايم
کوچک تر از آنکه
توان دل کردن از بازيجه و سرگرمي را داشته باشيم.

بيچاره بچه هايمان!
معلم زندگيشان ما بوده ايم و هستيم!
ما اهل دنيا
مگرمي توانيم بچه ها را اهل آخرت تربيت کنيم؟

کوچک ها نبايد ازدواج کنند.
بايد بزرگ شد و ازدواج کرد.
اهل دنيا هميشه کوچک اند.
ازدواج برايشان خطرناک است.



مگر همسر، همسفر آدم نیست؟
و مگرازدواج، انتخاب همسفر نیست؟
اهل دنیا که اهل سفر نیستند
تا همسفری بخواهند.
اهل دنیا
باید پی هم بازی بدونند.

چه اشتباه می‌کنند
جماعتی که بزرگی را
با تعداد بهارهایی که پشت سر گذاشته‌اند
حساب می‌کنند.
بزرگی را
باید با «چقدر دنیا را زیر پا گذاشته‌ام؟» حساب کرد.
ما که دنیا را روی چشم گذاشته‌ایم چقدر بزرگ شده‌ایم؟

چقدر جفا کردیم
که اهل آخرت نشدیم!
جهنمی شدن خودمان به جهنم!
بچه‌هایمان را هم بیچاره کردیم.

آقا!

تنها قبیله‌ای که اهل دنیا نیست
قبیله عاشقان توست.
ما اهل این قبیله نشدیم
که اهل دنیا ماندیم.

در قبیله عاشقان تو
دنیا هست
اما ذلیل اهل قبیله.
دنیا بر این قبیله
سروری نمی‌کند
برده آنان است
برده‌ای که التماس می‌کند
مگر اربابانش نیم نگاهی به او بیندازند.

اما در قبیله ما
دنیا آفاست:
سروری می‌کند
و ما را مثل برده کمر بسته
نه! مثل اسیری دست بسته
به دنبال خودش
ذلیلانه روی زمین می‌کشد.

ما می‌خوریم برای دنیا
می‌پوشیم برای دنیا
می‌نشینیم و برمی‌خیزیم برای دنیا
می‌رویم و نمی‌رویم برای دنیا
گریه می‌کنیم و می‌خندیم برای دنیا
فریاد می‌کشیم و لب می‌بندیم برای دنیا
ما ازدواج می‌کنیم برای دنیا
و کنار سفره عقد
زبانمان وا می‌شود به اجازه خواستن از بزرگ‌ترها
اما راستش را بخواهی
بزرگ ما و بزرگ بچه‌هایمان دنیا است.

دنیا
رشته آقایی اش را
به دست و پای زندگی هایمان چنان تنیده
که هزارها هزار گره روی هم خورده
و باز کردن هر گره
روزگارها وقت می گیرد از ما.
ما مگر چند روزگار
فرصت نفس کشیدن داریم؟
دنیا نفسمان را بریده!
کاری کن آقا!



ما از کوچکی خسته‌ایم
اما از بازی و سرگرمی
دست نمی‌کشیم.
این هم تعارضی عجیب است
که اهل قبیله ما
گرفتارش شده‌اند.
دوست داریم بزرگ شویم
اما دوست نداریم از دنیا دست بکشیم.
دنیا نَفَس‌مان را بریده
می‌خواهیم تو را داشته باشیم
اما دلِ بریدن از دنیا را نداریم.

با این تربیت‌های دنیازده
شرمنده روی بچه‌هایمان شده‌ایم.
اهل آخرت نیستیم
اما درد آخرت که داریم!

وای از آن روزی که پدر از پسر فرار می‌کند!
و مگر می‌شود در عرصه محشر
جایی برای فرار پیدا کرد؟

کجایی آقا!؟
می خواهیم بیاییم
و دل های دنیازده مان را به تو بسپاریم.
ما این دل ها را نمی خواهیم
همه اش برای تو!
زنگار محبت دنیا را
از دل هایمان بزد
و دلی به ما بده
که جز محبت تو
محبتی در آن نباشد.
بزرگمان کن
دیگر بس است خرد شدن استخوان انسانیت
زیر بار این همه کوچکی!
(۱۳۹۵/۱۱/۹)